

تحول مفهوم شهروندی و ظهور شهروند جهانی

محمد رحیم عیوضی *

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

سید حسام الدین باب گوره

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

(تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۴ - تاریخ تصویب: ۹۰/۱۰/۵)

چکیده:

مقوله شهروندی بسته به قرار گرفتن در بسترهای اجتماعی مختلف تحولات تاریخی گوناگونی را پشت سر گذاشته است، بطوریکه در هر یک از این دوره‌ها روابط عناصر شاکله آن متغیر و متفاوت بوده است. شهروند جهانی مفهومی است حاصل بازاندیشی در عناصر شاکله شهروندی مدرن، که هویت، حقوق، وظایف، گستره عمل و بسترهای اجتماعی جهانی برای خویش قائل است. سوال اصلی و محوری این مقاله این است که: ایده‌ی شهروندی، متأثر از تحولات جهانی شدن و پسامدرنیسم چه تحولاتی به خود دیده است و متأخرترین آموزه منتج از آن چه بوده است؟ فرضیه‌ی نگارنده‌گان در این مقاله بدین قرار است: آخرین مرحله تکامل شهروندی، نیل به " شهروند جهانی " در دوره پسامدرن و در بستر اجتماعی جهانی شدن است.

واژگان کلیدی :

شهروندی، شهروند جهانی، جهانی شدن، پسامدرنیسم

مقدمه

شهروندی مقوله ای است که بیانگر رابطه فرد سیاسی و اجتماع است که عناصر شاکله آن حقوق، تکالیف، مشارکت و هویت می باشند. مقوله شهروندی بسته به قرار گرفتن در بسترهای اجتماعی مختلف تحولات تاریخی گوناگون را پشت سر گذاشته است؛ بطوری که در هر یک از این دوره‌ها روابط عناصر شاکله آن متغییر و متفاوت بوده است. دنیای معاصر متأثر از تحولات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، تحولاتی عظیم به خود دیده است. نمونه بارز این تحولات پدیده جهانی شدن است که جهان را به "دهکده جهانی" مبدل کرده است. لذا انگاره‌ی "شهروندی" نیز به عنوان یکی از عناصر اصلی جهان معاصر، دچار تحول شده است. در این نوشتار سعی می‌شود آخرین تحولات مفهوم شهروندی، عناصر شاکله و کارکردهای آن مورد بررسی قرار گیرد.

بر این اساس، سوال اصلی و محوری مقاله حاضر این است که انگاره‌ی شهروندی، متأثر از تحولات جهانی شدن و پسامدرنیسم چه تحولاتی به خود دیده است و متأخرترین آموزه منتج از آن چیست؟

پاسخگویی به این سوال، می‌طلبد که به چند سوال فرعی پاسخ داده شود. بر این اساس، نخست باید تبیین شود که شهروندی چیست و از چه عناصری تشکیل شده است؟ سپس باید پرسید که انگاره‌ی شهروندی تا کنون در پروسه‌ی تاریخ، چه روندی را طی کرده است؟ و اینکه پدیده "جهانی شدن" و پسامدرنیسم چه تأثیری بر انگاره‌ی شهروندی داشته‌اند؟ فرضیه نگارندگان این مقاله بدین قرار است: آخرین مرحله تکامل شهروندی، نیل به "شهروند جهانی" در دوره پسامدرن و در بستر اجتماعی جهانی شدن است؛ انگاره‌ی شهروندی متأثر از پدیده جهانی شدن و پسامدرنیسم دچار نوعی بازاندیشی در عناصر شاکله خود شده بطوریکه هویت، حقوق، وظایف، گستره عمل و بسترهای اجتماعی جهانی برای آن بازتولید شده است.

در این نوشتار، ابتدا مفهوم "شهروندی" و عناصر شاکله آن تجزیه و تحلیل می‌شود؛ سپس سیر تاریخی این مفهوم در دوره‌های پیشامدرن، مدرن و پسامدرن مورد بررسی قرار می‌گیرد و در هر یک از این دوره‌ها دیدگاه متفکران برجسته راجع به شهروندی نیز ذکر می‌شود. در بخش دوم مقاله به "نظریه شهروند جهانی" به عنوان متأخرترین آموزه‌ی نتیجه از "انگاره شهروندی"، عناصر شاکله، مبانی هستی‌شناختی و جامعه‌شناختی، اصول اساسی و

میزان عملیاتی شدن آن در عرصه واقعیت پرداخته شده است. در نهایت در بخش پایانی مقاله، نتیجه گیری در خصوص نظریه شهروند جهانی و چشم انداز آینده آن ارائه شده است.

مفهوم شهروندی

شهروندی مشتق از واژه citizen در زبان انگلیسی از واژه لاتین سویتامس ریشه گرفته است. سویتامس تقریباً معادل کلمه پلیس/polis در زبان یونانی به معنای شهر است. شهروند فردی است در ارتباط با دولتی که از سویی برخوردار از حقوق سیاسی و مدنی است و از سوی دیگر، در برابر دولت تکالیفی به عهده دارد. این رابطه را شهروندی گویند. چگونگی رابطه شهروندی را قانون اساسی و قوانین مدنی کشور تعیین می کند. شهروندی در عین حال منزلتی است برای فرد در ارتباط با دولتی که از نظر حقوق بین الملل نیز محترم شمرده می شود. حقوق بین الملل از جهت رعایت این رابطه (مسئولیت دولت ها برای رعایت حقوق شهروندان دولت های دیگر) الزاماتی را برای دولت ها در نظر گرفته است (آشوری، ۱۳۷۳: ۲۲۱). شهروندی یکی از مفاهیم اصلی اندیشه و عمل دموکراتیک است. شهروندان اعضای کامل و برابر اجتماعی سیاسی دموکراتیک هستند که هویت آنها طبق حقوق و وظایفی شکل می گیرد که آن اجتماع را تعیین و تعریف می کند (لیست، ۱۳۸۳: ۹۵۰).

از عناصر اصلی مشکل شهروندی، حقوق شهروندی است که بر سه اصل حقوق مدنی، حقوق سیاسی و حقوق اجتماعی بنا شده و از ارکان اساسی حقوق بشر محسوب می شود که در ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز تصریح شده است. حقوق مدنی مجموع آزادی های افراد در انتخاب محل زندگی، حق آزادی بیان و عقیده، حق مالکیت و حق دادرسی یکسان در برابر قانون را شامل می شود. حقوق سیاسی حق مشارکت در نظام سیاسی و مخصوصاً حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن و نامزدی است. حقوق اجتماعی به مزایای بهداشتی و درمانی، تعیین حداقل سطح دستمزد و ... گفته می شود و بنای تمامی آنها قبول برابری همه آدمیان با یکدیگر است (قلی زاده، ۱۳۸۵: ۲۴).

کارکرد اصلی شهروندی عبارت است از اداره جامعه طبق اصول احترام به حقوق دیگران و تعهد به ایفای نقش در حفظ نهادهای مشترک که این حقوق را پایدار می دارند. همچنین می توان حقوق، وظایف، مشارکت و هویت را از عناصر شاکله شهروندی برشمرد.

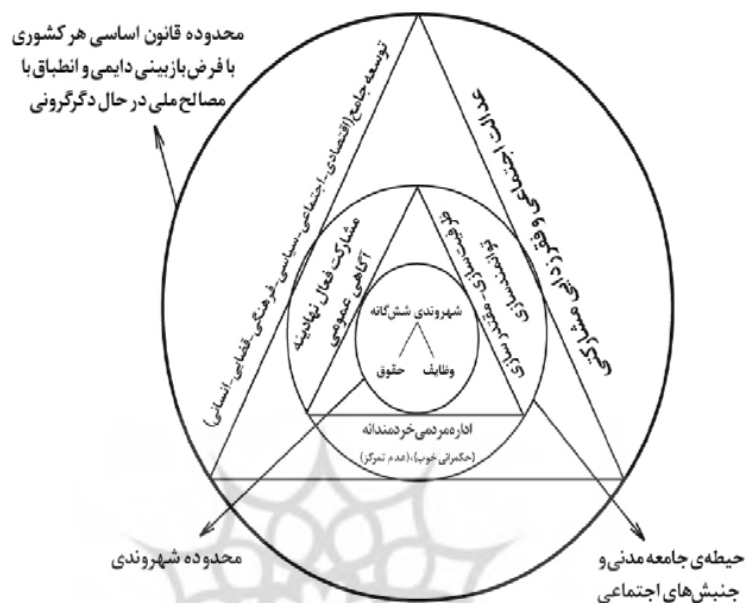
مفهوم شهروندی مفهومی سیاسی - حقوقی است؛ سیاسی از این جهت که رابطه فرد سیاسی با نظام سیاسی (دولت - شهر، جمهوری، امپراطوری، دولت - ملت، دولت پسامدرن) را مد نظر دارد؛ و حقوقی از این جهت که حقوق و تکالیفی برای فرد شهروند در ارتباط با جامعه و نظام سیاسی - اجتماعی متبوعه ارائه می دهد. بر این اساس، شهروندی همواره انگاره

ای دو جانبه و اجتماعی است. این انگاره نمی تواند صرفاً مجموعه حقوقی باشد که فرد را از تعهد به دیگران رها کند. حقوق همیشه به چارچوبی برای پذیرش و سازوکارهایی برای تحقق نیاز دارد. این بدان معنی است که شهروندی علاوه بر حقوق، بر وظایف و تعهدات نیز دلالت دارد. عرصه سیاست که شهروندی ارتباطی وثیق با آن دارد؛ مجموعه شیوه ها و تکنیک هایی نظیر مشورت، معامله، دیپلماسی و تقسیم قدرت است که می توان از طریق آنها مشکل اداره امور را بدون خشونت حل کرد. بنابراین، سیاست، معطوف به اداره توافقی امور و حفظ چنین شیوه ای است که شهروندی برای دستیابی به این هدف امری حیاتی است؛ چرا که هویتی مشروعیت بخش و قوی ایجاد می کند و راهی برای توزیع و اداره عادلانه منابع از طریق تقسیم منافع و مسئولیت های زندگی اجتماعی ارائه می کند (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۴ و ۱۵).

علاوه بر این حقوق و تکالیف شهروند که در قانون اساسی هر کشور تبیین و مدون شده است، از کانال مشارکت شهروندان و جامعه‌ی مدنی در امور مختلف کشور، هویتی پویا و مشروعیت‌بخش و توانمند ایجاد می‌کند که راهی برای توزیع و اداره‌ی عادلانه‌ی منابع و فقرزدایی مشارکتی از طریق تقسیم منابع و مسئولیت‌های زندگی اجتماعی ارائه می‌کند و نهایتاً به توسعه‌ی جامع و همه‌جانبه‌ی کشور می‌انجامد. نمودار زیر گویای کارکردهای شهروندی، ویژگی ها و روابط آن با سیستم سیاسی است:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مدل شماتیک شهروندی و پایداری و اجزای آن



(رک: citizenship.blogfa.com)

شهروندی هویتی پویاست و از آنجا که در مورد روابط انسانی است، تعریفی ساده و ایستا را بر نمی‌تابد که برای همه جوامع در همه زمانها به کار رود. شهروندی با ملیت ارتباطی نزدیک دارد و این دو اصطلاحاتی هستند که در حقوق بین الملل به جای هم به کار می‌روند. در جهان معاصر این امر به معنای عضویت در دولت است؛ به همین دلیل است که اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۱۵ حق شهروندی/تابعیت را یکی از حقوق اساسی بشر قلمداد کرده که محافظت از دیگر حقوق منوط به آن است. با پذیرش این گزاره‌ها، پر واضح است که کارکرد اصلی مفهوم شهروندی، آگاهی‌بخشی، هویت‌سازی و مشارکت در اداره‌ی جامعه بر طبق اصول احترام به حقوق دیگران و تعهد به ایفای نقش در حفظ نهادهای مشترکی است که این حقوق را پایدار می‌دارند، که عملیاتی شدن این کارکردها به توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی کشور ختم می‌شود.

مفهوم شهروندی همراه با مفهوم فردیت و حقوق فرد در اروپا پدید آمد. اساساً کسی شهروند شمرده می‌شود که تنها فرمانگزار دولت نباشد؛ بلکه از حقوق فطری و طبیعی نیز برخوردار باشد و دولت این حقوق را رعایت و از آنها حمایت کند. روسو در نظریه "فرداد اجتماعی" خود شهروند را کسی می‌داند که در تشکیل "خواست همگانی" شرکت دارد؛ یعنی

فرد آزاد، مختار و دارای حق است. وی همچنین شهروند را در برابر "رعیت" قرار می دهد که واجد هیچگونه حقی نبوده و تنها در کنف لطف و مرحمت خداوندگار خود زندگی می کند .

تاریخچه و سیر تحول شهروندی در غرب

منشأ اندیشه شهروندی در غرب همانند بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی در یونان باستان است، بطوریکه شهروندی در یونان باستان موجودیت یافته و تا دوره حاضر در حال تطوّر و تحول بوده است. بنابراین، تحولات شهروندی را می توان در سه دوره پیشامدرن، مدرن و پسامدرن طبقه بندی کرد .

دوره پیشامدرن

نخستین تجربه نهاد شهروندی در دولت - شهرهای یونان باستان به ویژه در آتن از قرن پنجم تا قرن چهارم قبل از میلاد یافت شده، اما شکل و کارکرد آن با شهروندی مدرن و پسا مدرن بسیار متفاوت بوده است . در پارادایم شهروندی آتنی، تضاد و تعارضاتی که سیاست مدرن را شکل می دهند: نظیر تقسیم بندی میان دولت و جامعه، حوزه عمومی و خصوصی یا میان قانون و اخلاق به سادگی در آتن کاربرد نداشت. در عوض بستر شهروندی یونان مربوط به جامعه کوچک و ارگانیک دولت - شهر بود. شهروندان خود امورشان را اداره و نیز به عنوان قانونگذار و مجری عمل می کردند و از طریق حس بسیار توسعه یافته ی تعهد اخلاقی از خودشان دفاع می کردند. اهمیت جنگ برای شهروندی چنان بود که ماکس وبر دولت - شهر را "صنف جنگجویان" می نامید. دولت شهر قبل از فرد و لازمه آن تلقی می شد. ارسطو در رابطه با شهروندی در دولت - شهرهای یونان معتقد بود، کسی که در اداره امور جامعه اش هیچ شرکتی ندارد یا حیوان است یا خدا. فرد برای این که انسان واقعی باشد باید شهروندی فعال در اداره جامعه اش باشد. فالكس در تحلیل شهروندی یونان باستان معتقد است که شهروندی در دولت - شهرهای یونان نه مبتنی بر حقوق بلکه مبتنی بر تعهدات بود. تعهدات عموماً شکل وظایف قانونی نداشتند بلکه شهروندان تعهداتشان را فرصتی برای فضیلت مند شدن و خدمت به جامعه تلقی می کردند، آنچنان که برای شهروند دولت - شهر، فضیلت مدنی، عین آزادی و منبع اصلی افتخار و احترام بود. اما موقعیت شهروندی در دولت - شهر به شدت انحصاری بوده و سلسله مراتب و محرومیت از شهروندی در یونان باستان به عنوان اموری بدیهی تلقی می شد، چنان که بردگان و زنان از حق شهروندی محروم بودند. (فالكس، ۱۳۸۱: ۳۱ - ۲۷).

در زمان جمهوری روم، شهروندی مانند آنچه در یونان وجود داشت موقعیتی ممتاز بود و با مشارکت سیاسی ارتباط نزدیک داشت؛ اما در عصر امپراتوری روم، شهروندی به تدریج ارتباط خود را با مشارکت سیاسی از دست داد و به ابزاری برای کنترل و آرام سازی اجتماعی تبدیل شد. موقعیت شهروندی از اخلاق مشارکتی جدا و به طور فزاینده به مفهومی سطحی و قانونی تبدیل شد که تا حد زیادی انگیزه‌ی ابزاری تضعیف منابع نارضایتی اجتماعی در بر داشت. چراکه برای اکثریت عظیم شهروندان روم، مفهوم شهروندی به محافظتی قضایی تنزل یافته و وضعیتی نبود که کارگزاری و عاملیت سیاسی را تفویض کند، بطوریکه تنها اسماً شهروندی نامیده می شد.

پس از فروپاشی امپراتوری روم، اهمیت شهروندی در غرب بیش از پیش کاهش یافت. در قرون وسطی میل به کسب افتخار از طریق اعمال شهروندی، جای خود را به جستجوی نجات فردی داد. سنت آگوستین در کتاب «شهر خدا» که از متون معروف آن دوره محسوب می شود، بیان داشته که افراد نباید دغدغه زندگی دنیایی داشته باشند بلکه در عوض باید به درون پناه ببرند و به تفکر در خود و عبادات پردازند؛ متعاقب بیان آگوستین، کلیسا به عنوان محوری برای وفاداری و هدایت اخلاقی، جای جامعه سیاسی را گرفت (فالکس، ۱۳۸۱: ۳۳).

اعمال شهروندی در قرون وسطی در چندین شهر جمهوری ایتالیا - فلورانس و ونیز - تجلی یافت و مفاهیم جمهوری خواهی و شهروندی به معنایی که یونان و رومیان مراد می کردند پس از دوره افول طولانی در قرون وسطی بار دیگر در عصر رنسانس احیا شد (لیست، ۱۳۸۳: ۹۵۰).

در دین اسلام و حکومت اسلامی، شهروندی به ایمان و باور فرد به دین اسلام اطلاق می شد که با آنچه در یونان باستان و روم وجود داشت، متفاوت بود. بدین معنا که فرد با پذیرش دین اسلام، باوری را در خود درونی می ساخت که دربردارنده‌ی حقوق و تکالیف دینی و اسلامی بود که لازمه‌ی برخورداری از این حقوق، پذیرش اسلام بود هر چند برای افراد غیرمسلمان نیز حقوق اجتماعی و اقتصادی خاص محفوظ بود. همچنانکه فلامکی به نقل از فارابی در بحث از مدینه فاضله معتقد است که مدینه فاضله جامعه‌ای یکپارچه و برخوردار از پیوستگی و همبستگی است که از قبول افرادی که با اصول آن توافق ندارند - به عنوان عضوی از اعضای خود - سر باز می زند (فلامکی، ۱۳۸۴: ۲۳۱). اینکه ریشه شهروندی در اسلام به ایمان و باور اعتقادی و ارزشی بر می گردد که نکته ارزشمندی است. اما اگر مقبول نمی افتد می توانید قسمت بنفش را کلا حذف کنید.

عقاید مدرن شهروندی متأثر از گفتمان رنسانس، اومانیزم، نهضت پروتستانیزم و اندیشه‌های عصر روشنگری موجودیت یافت و با تشکیل و توسعه دولت لیبرال که مبانی اش تا قرن شانزدهم شکل گرفته بود، در جوامع غربی عینیت یافت.

یکی از نخستین نظریه پردازان سیاسی که به رابطه فرد و جامعه سیاسی در دوره مدرن توجه کرده، توماس هابز است دغدغه اصلی هابز موضوعات امنیت و نظم بود و بر حقوق شخص حاکم تمرکز داشت و نه افراد؛ وی نسبت به نظریه های مشارکتی شهروندی بدبین بود و تنها برای افراد حق صیانت از نفس قائل بود. الگوی هابز برای ارتباط فرد و دولت در بهترین حالت ممکن، الگوی تبعه - شهروند نامیده می شود؛ چرا که هدف آن، نه نمایش فضیلت مدنی یا حفاظت از حقوق افراد بلکه تامین نظم است. از نظر کیث فالکس، هابز پل ارتباطی مهم در تاریخ شهروندی محسوب می شود؛ چرا که بسیاری از آرای وی بطور مستقیم به مفهومی توسعه یافته تر از شهروندی انجامید و در اندیشه‌ی بسیاری از لیبرال - کلاسیک ها نظیر لاک، بروز یافته است. به زعم هابز و بر خلاف نظریات اسلافش، فرد از رابطه ای مستقیم با دولت بهره مند بوده و از توانایی و قدرت برابری برای به هم زدن نظم اجتماعی برخوردار است. این نگرش به گونه ای قاطع، اندیشمندان لیبرال را قادر ساخت که ارتباط مفهومی میان برابری (پایه و بنیان شهروندی مدرن) و شهروندی برقرار کنند (فالکس، همان: ۳۶).

براین اساس می توان گفت سنت مدرن شهروندی به وسیله هابز بنا شد و به وسیله لاک توسعه یافت. جان لاک اندیشه ی رابطه مستقیم مساوات گرایانه فرد با دولت را برای ایجاد نظریه شهروندی حقوق محور، مطرح کرد. لاک توازنی میان دغدغه هابزی امنیت و حفاظت از حقوق حیات، آزادی و مالکیت برقرار کرد که به نظر اکثر لیبرال ها مبانی تحقق نفع شخصی هستند. تاثیری مهم که پروتستانیزم بر رابطه مستقیم خدا و فرد بر جای گذاشت؛ به طور موثر بوسیله لاک در قالب رابطه شهروند - دولت، سکولاریزه شد. حال در بیان عوامل زمینه ساز و مروج شهروندی مدرن، چند عامل اصلی قابل ذکر است: جنبش های اجتماعی، ناسیونالیسم، سرمایه داری، قرارداد و ستفالی، دولت لیبرال و انقلاب فرانسه .

تقابل شهروندی آزادی خواهانه و شهروندی اجتماع گرا در دوره مدرن

شهروندی مدرن جایگاهی پارادوکسیکال دارد. از یک سو، لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی مسلط شهروندی بر ماهیت مساوات گرایانه و همگانی این موقعیت تاکید کرده است و از سوی دیگر از قرن هجدهم به بعد شهروندی به طور تنگاتنگ به نهاد دولت - ملت مقید شده که گستره شهروندی به وسیله مرزهای فرهنگی و جغرافیایی بین دولت ها تعیین می شود. در همین راستا، در قلب انقلاب فرانسه (نقطه شروع عینیت یافتن شهروندی مدرن) برداشتی

جدید از شهروندی مطرح شد که بر نیروی بالقوه عمومی و مساوات گرایانه تاکید می کرد. اما در مراحل رادیکال تر انقلاب، شهروندی در بردارنده ی خدمت به ملت از طریق نمایش فضیلت مدنی و تعهد نظامی نیز شد؛ آزادی و برابری با برادری توأم شد که منجر به جدال و تقابل شهروندی آزادی خواهانه در برابر شهروندی اجتماع گرایانه شد. اختلاف نظر اجتماع گرایان و آزادی خواهان از این مساله آغاز می شود که آیا حقوق فردی ممکن است به نحوی مستقل، بدون ارجاع به کل اجتماع وجود داشته باشد؟

از لحاظ کارکرد در دولت های لیبرال، نقش دولت به تضمین حقوق و آزادیهای شهروندان ارتباط می یابد به گونه ای که این حقوق مورد تجاوز قرار نگیرند. دولت در نقش داوری بی طرف زمینه برخورداری همه شهروندان از حقوق اجتماعی را فراهم می سازد؛ بطوری که دولت دارای این حق است که آزادی شهروندان را منوط و محدود به رعایت حقوق دیگران کند ولی دولت سوسیالیستی یا اجتماع گرایان حقوق شهروندی را به حقوقی که از عضویت هر فرد در اجتماعی خاص حاصل شده تعریف می کند. نظام لیبرال حق را به گونه ای محض توصیف می کند که ذاتی هر فرد است؛ در حالیکه جامعه گرایی حق را منوط به جمع می داند و علاوه بر حق، وظایفی را بر دوش شهروندان می نهد. فالکس معتقد است: «شهروندی در شکل لیبرالش باعث ازدیاد قدرت استدلال در اقلیت ها شده که رفتار نابرابر را تعدی به حقوق اساسی شان بر مبنای شرافت انسانی می دانند؛ بطوریکه مبارزات گسترش شهروندی (جنبش ضد برده داری در بریتانیا در قرن هجدهم، جنبش های زنان برای برخورداری از حق رأی در اوایل قرن بیستم، مبارزات آمریکایی های آفریقایی تبار در دهه ۱۹۶۰ برای برخورداری از حقوق مدنی و فعالیت همجنس بازان در دهه ۱۹۹۰) با این پشتوانه انجام شده است. سوسیالیسم اغلب از درک نیاز به شهروندی به عنوان یکی از عناصر ضروری اداره امور ناتوان مانده و درعوض ترجیح داده به انقلاب یا مهندسی اجتماعی به وسیله دولت امید بندد؛ در حالیکه هر دوی این راهبردها خصایص شهروندی را تضعیف می کنند» (فالکس، همان: ۱۲ و ۲۳).

کانت، نظریه پرداز برجسته دوره مدرن که آموزه لیبرالیسم مطرح شده در دوره جهانی شدن تا حد زیادی بهره مند از بنیان های فکری وی است؛ صفات زیر را ذاتی و تفکیک ناپذیر شهروند می داند:

۱. اختیار قانونی، یعنی شهروند از هیچ قانونی اطاعت نمی کند؛ مگر قانونی که با آن موافقت کرده است (قرارداد اجتماعی)؛
۲. تساوی مدنی، به این معنی که شهروند با دیگران در وضعیت مساوی قرار داشته و هر تهدیدی نسبت به حقوق او همانند تهدید دیگران است و هیچ تبعیضی روا داشته نمی شود.

۳. استقلال مدنی، هستی و بقای شهروند در جامعه، ناشی از گزینش افراد دیگر نیست بلکه نتیجه حقوق و استعداد‌های خاص خود او به عنوان عضوی مشترک المنافع است. (به نقل از: فلامکی، ۱۳۸۴: ۵).

دوره پسامدرن

می توان گفت که دو واقعه مهم قرارداد وستفالی (۱۶۴۸) و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) حقوق شهروندی مدرن را موجودیت بخشید. در دوره حاضر نیز پدیده های جهانی شدن و فروپاشی کمونیسم به لحاظ دگرگونی جامعه شناختی و آموزه های حقوق بشر و پست مدرنیسم به لحاظ دگرگونی معرفت شناسی و هستی شناختی با به چالش کشیدن مبانی دولت وستفالیایی و شهروندی مدرن در قالب دولت - ملت و واکاوی عناصر شاکله آن، نوعی جدید از شهروندی را موجب شده اند که ماهیتی فراملی، فرازمانی و فرامکانی در وسعتی به گستردگی فضای جهانی دارند. در دوره پسامدرن، مقوله شهروندی، مخصوصاً در غرب، به عنوان جنبه ای از دولت - ملت تک فرهنگی، زیر سؤال رفته و به واسطه ی فرآیند جهانی شدن، شهروندی در جامعه معاصر به فراسوی دولت - ملت بسط یافته است.

اکنون بعضی از محققان استدلال می کنند که حقوق جهان شمول بشر، حقوق شهروندی ویژه گرای دولت - ملت را لغو می کند. (نش، ۱۳۸۴: ۲۳۶ - ۲۳۸) به تبع این اندیشه ها، آخرین نظریه ای که در خصوص شهروندی مطرح شد، شهروندی جهانی است که اول بار بوسیله دیوید میلر مطرح شد. میلر در یکی از آخرین مقالات خود به نام "شهروندی تعهدزا" امکان تحقق شهروندی توأم با تکلیف را در سطح جهانی مورد بررسی قرار داد. نوعی از شهروندی که مستلزم به رسمیت شناختن تعهدات اخلاقی در خارج از حدود ملی است (قلیزاده، ۱۳۸۵: ۳۰).

فالكس بر این نظر است که آنچه در دوره حاضر لازم می نماید این است که برداشت از شهروندی در عصری جهانی باید دارای خصیصه پسامدرن باشد. از لحاظ تضمین حقوق و انجام مسئولیت که لازمه هرگونه تدبیر با ثبات است، حفظ پیوند میان شهروندی و شکل بسته و انحصاری جامعه سیاسی یعنی دولت، دیگر امکان پذیر نخواهد بود؛ خواه این دولت ملی باشد و خواه منطقه ای. بر این اساس واکاوی عناصر شهروندی مدرن در چارچوب نظریه ی شهروند جهانی ضروری می نماید (فالكس، همان: ۲۰۴).

هابرماس نیز معتقد است، شهروندی پسامدرن باید بر مبنای دفاع لیبرال از حقوق فردی بنا شود نه اینکه آن را رد کند. از این جهت که لیبرالیسم یک آموزه همه شمول و جهانی است؛ پس نظریه ی شهروند جهانی نیز ماهیت جهانی و فراملی پیدا می کند هر چند هنوز تا آینده ای نامعلوم کارکردهای ملی نیز خواهد داشت. پس باید گفت نظریه شهروند جهانی در سطح

جهانی مطرح است و در عین حال در سطوح منطقه ای (اتحادیه اروپا) و ملی نیز تحقق پذیر است. در این راستا، هابرماس با قبول استقلال واحدهای ملی، شهروندی جهانی را در چارچوب "میهن پرستی قانونی" متحقق می داند. (هابرماس، ۱۳۸۴: ۲۰۰-۱۸۰).

مبانی شهروند جهانی

الف. جهانی شدن به صورت گسترده یکی از مهم ترین شاخصه های وضعیت بشری در جهان امروز است که بستر و مبنای جامعه شناختی شهروند جهانی است. جهانی شدن اصطلاحی است که اغلب برای توصیف جریانهای زیر به کار برده می شود:

- رواج سریع فناوریهای جدید اطلاعاتی که به انقلاب ارتباطاتی، تولید و تجارت منجر شده و موجب تسهیل در اشاعه ی ارزشهای فرهنگی در سطح بین الملل شده است؛
- ظهور اقتصادی جهانی بر اساس فعالیت شرکت های فراملی و مبتنی بر بازارهای بین المللی برای سرمایه ها، کالاها، خدمات و فرصتها؛
- شکل گیری بازارها و اقتصادهای منطقه ای بر پایه ویژگی حرکت آزاد سرمایه، کالا و نیروی کار در کنار مرزهای دولت ملی؛
- توسعه نهادهای فراملی، هنجارهای قانونی برای تنظیم روابط اقتصادی و سیاسی (اتحادیه اروپا، دادگاه جهانی، دیوان عدالت اروپایی، سازمان تجارت جهانی و ...)
- اهمیت فزاینده دموکراسی و حقوق بشر به عنوان هنجارهایی نسبتاً جهانی برای حکومت در اجتماع جهانی؛
- ایجاد تعهد جهانی نسبت به مجموعه ای مشترک از ارزشها و معیارهای ناظر بر "خیر" در نتیجه دگرگونی اطلاعاتی جهانی و آگاهی میان فرهنگی.

جهانی شدن، شهروندی را به شیوه های گوناگون تحت تاثیر قرار می دهد. این تاثیر از سه جهت عمده قابل اشاره است که دو مورد آن زمینه ای و غیرمستقیم بوده و مورد اخیر آن مستقیم و زمینه ساز است. جنبه اول این است که جهانی شدن مفهوم "خودمختاری نسبی" دولت - ملت را که شهروندی های جداگانه ی ملی بر پایه آن استوار شده اند، زیر سوال برده و عنصر سرزمین یعنی نقطه پیوند میان قدرت و مکان را می گسلد. جنبه دوم جهانی شدن، تضعیف ایدئولوژی حمایت کننده از فرهنگ های متمایز ملی و نسبتاً مستقل است. جنبه سوم تاثیرات جهانی شدن، این است که جهانی شدن مستلزم مهاجرت و جابجایی فزاینده مردم در طول مرزهای ملی است که بر اثر این مهاجرتها، جمعیتها ناخالص تر و از لحاظ فرهنگی نیز دچار تنوع می شوند (کاستلز، ۱۳۸۲: ۴۷-۵۲).

پدیده جهانی شدن که امروزه بسیار مطرح است، الگوهای رفتاری گذشته (مدرنیته) را به چالش کشیده و در بخش های مختلف زندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی ساختار شکنی می کند. همچنان که برخی می نویسند در این شرایط، نگرش های گذشته به دولت، جامعه، توسعه، امنیت، هویت و شهروندی مورد وا کاوی قرار گرفته، بطوریکه این فرآیند تغییر اجتماعی جهانی، در حال خلق فرصتی برای توسعه شهروندی پسامدرن است (قوم، ۱۳۸۴: ۱۷۹ و ۲۱۲). بسیاری از نویسندگان، تشدید روند جهانی شدن و پیدایش و گسترش نهادهای سیاسی جهانی و افزایش اهمیت حقوق بین الملل و سازمان های بین المللی و گسترش قدرت و نفوذ نهادهای صنعتی و مالی فراملی را تهدیدی برای دولت ملی توصیف کرده که موجب تضعیف حاکمیت و خودمختاری دولت ملی شده است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۶۰). همچنین بعضی بر این باورند، فرآیند جهانی شدن مردم را در معرض جامعه پذیری مجدد قرار داده که لزوماً این روند از درون هدایت نشده بلکه دهها نهاد، سازمان، گروه و کنش گر دولتی و غیردولتی در آن دخالت دارند که زمینه شکل گیری جامعه مدنی جهانی با عضویت شهروندان جهانی را تقویت کرده است (فالکس، همان: ۱۹۶).

پس باید گفت اکنون شرایط شهروندی مبتنی بر تعلق به ملتی واحد، در حال فرسایش و افول است. از این رو گونه ای از شهروندی در حال رشد و توسعه است که حداقل به همان اندازه ای که شهروندی از قالب دولت - ملت (شهروندی مدرن) در مقایسه با شهروندی پیشامدرن، بدیع و تازه بود، جدید و نو است که این نوع شهروندی، شهروند جهانی نام گذاری شده است.

ب. دومین مبنا و اساس شهروند جهانی منتج از مکتب فلسفی معاصر، یعنی پست مدرنیسم است که پایه و اساس هستی شناسی و معرفت شناسی شهروند جهانی را تشکیل می دهد. بطوریکه انگاره ای شهروند جهانی در فضای ساختارشکن پسامدرنیسم، با به چالش طلبیدن مدرنیسم و مؤلفه های شهروندی مدرن موجودیت یافت. حلقه مشترک اقسام مختلف آموزه های پسامدرنیسم و وجه ممیز آنها به عنوان پسامدرن در کلی ترین سطح، تأکیدی است که بر عدم قطعیت دارند؛ در صورتی که نقطه تأکید مدرنیسم بر قطعیت است. این تأکید، بازتاب نقد پسامدرنیستی از "مرکزیت داشتن" و ثابت بودن نظام های فکری مدرن (من جمله دولت - ملت مدرن) است. بنابراین بخش بسیار عمده از فعالیت پسامدرنیستها شامل اعتراض به شیوه های مدرنیستی از جمله: فلسفه، آگهی ها، تبلیغات و رویه های دولت مدرن است.

کاهون یکی از متفکران پست مدرن معتقد است که سازمان اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مدرنیته تغییر کرده یا در حال تغییر است، تغییری چنان بزرگ و بنیادی که اینک، جهان نوین و پسامدرن را در برابر خود می بینیم. منطق اصلی استدلال کاهون که به تز جهانی

شدن شهرت یافته است، این است که سرمایه داری متأخر به تدریج موجب تضعیف نظام دولت مدرن شده و روندهای جهانی شدن نیز در حال متلاشی ساختن تصور وحدتی هستند که گروهها و ملت ها از خود دارند که به واسازی هویت ها و باورها می انجامد (به نقل از: واکر، ۱۳۸۳: ۲۵۷ و ۲۵۸).

یکی از آموزه‌های که آماج حملات پسامدرنیست‌ها می‌باشد، ناسیونالیسم است که موضوعیت، عناصر و مصادیق آن زیر سوال قرار می‌دهند. دخول پسامدرنیسم به حیطه ناسیونالیسم عملاً با کتاب "اجتماعهای خیالی" نوشته بندیکت اندرسون آغاز شد که در سال ۱۹۸۳ به چاپ رسید. گزاره اصلی اندرسون این بود که ملت‌ها اجتماعاتی خیالی هستند؛ به این دلیل که شهروندان ملت باید تصویری از ملت به عنوان ذات یا موجودیتی غیر ملموس در ذهن خود داشته باشند. ناسیونالیسم از نظر پسامدرنیسم خواستار بر ساختن نوعی خاص از هویت است. ناسیونالیسم به این اعتبار، واسطه ذهنی میان وسیله و هدف، یعنی ملت از پیش داده شده و هدفهایش نیست. بطوریکه پسامدرنیست ها هویت را امری عرضی نه ذاتی می دانند که در جامعه ساخته می شود. بنابراین آنان معتقدند در جامعه جهانی شده امروزی هویت مبتنی بر ملت واحد مدرن زیر سوال رفته و زندگی در جامعه جدید به جامعه پذیری جدید برای مردم جهان و بازتولید هویت جدیدی (شهروند جهانی) منجر می شود.

پسامدرنیست ها معتقدند که امروزه فرآیندهای جهانی شدن در حال از بین بردن تفاوت‌ها و کم کردن فاصله میان ملت ها هستند و همانطور که بیلینگ شرح می دهد: «وحدت فرضی موجود در درون آن ملت ها را نیز به تدریج درهم می شکنند». در نتیجه دولت ملی مدرن دیگر نمی تواند احساس هویتی تحمیلی کند که یکدست و یکپارچه باشد (به نقل از: ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۶۸ - ۲۶۳)، چرا که جهانی شدن و پسامدرنیسم وحدت، بنیان و غایت را در جهان امروز به چالش طلبیده است. در نتیجه این چالش، عناصر شهروندی مدرن (حقوق، مسئولیت، مشارکت و هویت) تجزیه شده و دیگر آموزه‌های مدرن کارکرد مطلق‌اندیشانه عقلی و تجربی را از دست داده اند که واکاوی و واسازی عناصر شهروندی مدرن را ضروری می نماید. اینجاست که عناصر شاکله دولت مدرن و ستفالیایی با چالش مواجه شده و دولت پسامدرن ظهور می کند که یکی از عناصر شاکله آن شهروندان جهانی هستند.

شهروند جهانی از چند نگاه

نظریه شهروند جهانی بر این امر تأکید دارد که می توان برای افراد به عنوان شهروندان جهانی حقوق و تعهداتی در سطح بین الملل و جهانی به رسمیت شناخت. این انگاره را باید به نام دیوید میلر (۱۹۹۵) نام گذاری کرد. او در یکی از آخرین مقالات خود به نام "شهروندی

تعهدزا" امکان تحقق شهروندی توأم با تکلیف را در سطح جهانی مورد بررسی قرار داد. نوعی از شهروندی که مستلزم به رسمیت شناختن تعهدات اخلاقی در خارج از حدود ملی است. میلر در مقاله ای دیگر با عنوان "تعیین سرنوشت خود در سطح ملی و عدالت جهانی" معتقد است که جز با تعریف معیارهای استاندارد برای عدالت جهانی، قابل تحقق نیست. وی برای رسیدن به عدالت جهانی سه تعهد را به عنوان مبنا برمی شمارد: ۱. تعهد و احترام به حقوق بشر از مبانی اساسی آن در میان تمام ملل است؛ ۲. اشخاص و اجتماعات باید از اعمالی که برای تشکیل آنها زیان آورند، پرهیز کنند؛ ۳. باید تضمین حاصل شود که تمام اجتماعات سیاسی فرصت تعیین آینده و سرنوشت خویش و اجرایی کردن عدالت مورد نظرشان را در میان اعضا خود دارا هستند. بنابراین میلر ایده جهان میهنی را انکار و به راه انداختن نوعی عدالت جهانی را توصیه می کند.

برخی از منتقدان در نقد اندیشه‌های دیوید میلر بیان می‌دارند که این اندیشه‌ها زمینه تفوق ایده‌های سرمایه داری را فراهم می‌سازد. هر چند اصول برابری، آزادی، حمایت، برانث و... از جمله اصولی هستند که رعایت آنها در مورد شهروندان جهانی (اتباع داخلی و خارجی) پذیرفته شده است (قلی‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۰ و ۳۴). ولی میلر استدلال می‌کند که شهروندی جهانی بدون ارتباطش با ملت یک ایده پوچ است و آنچه در ایده شهروندی اهمیت دارد ملت است، چرا که مردم اعتقاد دارند و باعث ایجاد حس تعهد در شهروندان در قبال هموطنان می‌گردد (فالکس، ۱۳۸۱: ۴۶ و ۵۳ و ۵۴).

یکی دیگر از برجسته‌ترین متفکران شهروند جهانی دیوید هلد است. نظریه او در مورد حکومت دموکراتیک جهان وطن تلاشی مهم برای ارائه برداشت جامعه شناختی در خصوص امکان دموکراتیک شدن نهادهای سیاسی فراتر از دولت - ملت است. او معتقد است که حکومت دموکراتیک جهان وطن در بردارنده بحث و تبادل نظر است که این جنبه نظریه او، به گونه ای سست با مدل هابرماس ارتباط دارد.

هلد در اثری با عنوان "دموکراسی و نظم جهانی" نظریه خود را چنین تشریح می‌کند: «باید در مورد معنا و مکان سیاست دموکراتیک در ارتباط با یک رشته از فرایندهای محلی، منطقه ای و جهانی همپوشنده، باز اندیشی صورت گیرد. همچنین باید بر سه ویژگی فرایندهای جهانی تاکید شود: اول اینکه به هم پیوستگی فرایندهای اقتصادی، سیاسی، حقوقی، نظامی و فرهنگی از بالا در حال تغییر دادن ماهیت، وسعت و ظرفیت دولت حاکم است؛ بطوریکه توانایی تنظیم کنندگی آن به چالش کشیده شده و در بعضی از حوزه ها کاهش یافته است. دوم اینکه به هم پیوستگی جهانی و منطقه ای، زنجیرهایی خلق می‌کند که تصمیمات و برآیندهای سیاسی میان دولت ها و شهروندان را به هم پیوند زده و ماهیت و پویای نظام های

سیاسی ملی را تغییر می دهد. سوم اینکه گروه‌های محلی، جنبش‌ها و ملی‌گرایی‌ها از پایین، دولت - ملت را به عنوان یک نظام قدرت نمایندگی و پاسخگو زیر سوال می برند» (Held, 1995: 276).

ذکر این نکته مهم است که در مدل هلد، دولت - ملت به عنوان مرکز سیاسی مورد غفلت قرار نمی گیرد و به حاشیه رانده نمی شود؛ بلکه تنها میزان و ماهیت نقش آن تغییر کرده و به بازیگر سیاسی بسیار قدرتمند در بین دیگر بازیگران سیاست جهانی تبدیل شده است (نش، پیشین: ۲۹۳).

متفکر پست مدرن دیگر که در صدد ارائه آلترناتیو جدید برای شهروندی مدرن برآمده است، هابرماس است. هابرماس جایگزینی برای شهروندی ارائه می دهد که آن را میهن پرستی قانونی می نامد. این نظریه به پرورش احساس تعهد میان اعضای جامعه سیاسی اشاره دارد که موجودیتی شدیداً سیاسی است نه فرهنگی. در این نظریه مرزها صرفاً اداری هستند و برای اشاره به نقطه مرزی، یعنی محل پایان تعهدات و آغاز سوء ظن‌ها مورد استفاده قرار نمی گیرد. این نظریه به جامعه‌ای سیاسی دلالت دارد که مرزهایش ثابت نبوده بلکه سیال هستند.

هابرماس الگویی پسامدرن از شهروندی در نظریه میهن پرستی قانونی خود ارائه می دهد که تحققش مستلزم آن است که همه اعضای جامعه در نهادهای حکومتی مشارکت کرده و به آنها وفادار باشند (فالكس، پیشین: ۱۸۲). هابرماس معتقد است در جامعه همه شمول شهروند جهانی بر خلاف جامعه دولت - ملت مدرن، خود فهمی اخلاقی - سیاسی وجود دارد که مخصوص حیات دموکراتیک خاص است. **بر این مبنا وی استدلال می کند** اگر شهروندان جهان بخواهند در سطح جهانی به سازماندهی خود بپردازند و شکلی از نمایندگی انتخابی دموکراتیک بیافرینند، مبنایی جز خود فهمی حقوقی - اخلاقی برای همبستگی هنجاری ندارند که حقوق بشر، **به مثابه** یک هنجار حقوقی با محتوایی مطلقاً اخلاقی کل چارچوب هنجاری یک جامعه جهان وطن را تشکیل می دهد. به نظر هابرماس این امر شدنی است، اگر:

۱) عضویت شهروندان در سازمانهای جهانی به واسطه ملیت آنها نباشد، بلکه به واسطه داشتن نمایندگی در یک سازمان جهانی باشد که از طریق انتخابات مستقیم برای یک نهاد بالاتر از سطح ملی صورت گیرد. ۲) تشکیل یک دادگاه جنایی با صلاحیت‌های معمول که احکام آن برای حکومت‌های ملی نیز الزام آور باشد. ۳) جایگزین کردن شورای امنیت با یک شعبه اجرایی دارای اختیارات وسیع، تحقق یابد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

یاسمین سویسال در کتاب "محدودیت‌های شهروندی" مفهومی متفاوت از "عضویت پسا ملی" ارائه کرده است. وی معتقد است که نظم صوری سنتی دولت - ملت و عضویت در آن

دیگر جوابگو نیست. بر این اساس وی استدلال می‌کند که دولت دیگر سازمانی مستقل و خودمختار نیست که بر جمعیت معین ملی احاطه داشته باشد؛ بلکه در مقابل شاهد نظامی از دولت‌ها هستیم که به صورت قانونی و به هم پیوسته و دارای عضویتی چندگانه است. سویسال همچنان معتقد است مفهومی جدید و جهان شمول تر از شهروندی ظهور کرده است که اصول سازمان دهنده و مشروعیت بخش آن نه بر پایه تعلق ملی، بلکه بر پایه شخصیت جهان شمول بنیان می‌یابد (به نقل از: کاستلز، پیشین: ۷۴ و ۷۵). الگوی سویسال در مورد "تعلق پسا ملی" بر پایه حقوق جهان شمول به آن معنا که در اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های مربوط به نهاد‌های فراملی - مانند سازمان ملل - به تصویب رسیده است، ممکن است به تدریج در قوانین اساسی و عادی دولت - ملت‌ها نیز نفوذ کند. سویسال استدلال می‌کند که در بستر جهانی شدن، حقوق بشر جای شهروندی (مدرن) را گرفته است و اکنون حفاظت از این حقوق همگانی، عامل کلیدی تامین استقلال فردی است. همانطور که تورنر اشاره می‌کند: «بحث در مورد حقوق بشر ممکن است در هر دو حوزه علمی و سیاسی، جای بحث در مورد شهروندی را بگیرد» (فالکس، پیشین: ۱۷۲ و ۱۸۱).

تورنر همانند سویسال، حقوق بشر را عنصر محوری شهروند جهانی قلمداد می‌کند و معتقد است که «این خطرات جهانی به ایجاد منافع مشترک و آگاهی از لطافت و شکنندگی موجود انسانی کمک کرده است». از این رو خطرات، مبنایی برای توافق گسترده در مورد نیاز به حقوق بشر ایجاد کرده اند (Turner, 1993: 184 & 187).

فوکویاما (۱۹۹۲) نویسنده دیگر است که در فرآیند جهانی شدن، ارزشهای لیبرال را تاثیرگذار می‌داند. وی در کتاب "پایان تاریخ و آخرین انسان" معتقد است: «لیبرال دموکراسی، یگانه خواست سیاسی منسجم باقی می‌ماند که مناطق و فرهنگ‌های مختلف سراسر جهان را در می‌نوردد. بعلاوه اصول لیبرال در عرصه اقتصاد (بازار آزاد) فراگیر شده اند و در ایجاد سطوح بی سابقه رفاه مادی موفق بوده اند» (Fukuyama, 1992: 3).

کاستلز و دیوید سون در کتاب "مهاجرت و شهروندی" (۲۰۰۰) معتقدند که الگوهای مدرنیته قادر به حل بحرانهای شهروند امروزی نیستند و در صدد ارائه نظریه‌ای با محوریت شهروندی در جامعه جهانی برآمده اند. محور نظریه آنها تفکیک میان دولت و ملت است. آنها معتقدند که شهروند جهانی باید پای خود را از بخش ملت در مفهوم دولت - ملت بیرون بکشد که به معنای نوعی جدید از دولت خواهد بود که دیگر به صورت عمده و انحصاری بر اساس پیوند میان اصل سرزمینی و تعلق شکل نمی‌گیرد. بر این اساس شهروندی نباید به ملیت پیوند زده شود؛ بلکه شهروندی باید اجتماعی سیاسی و بدون هر گونه ادعا نسبت به

هویت فرهنگی مشترک باشد. آنها معتقدند که مفهومی از مرزهای نفوذ پذیر با قواعد پذیرش و حقوقی ضرورت دارد که بر عضویت اجتماعی واقعی مردم مبتنی باشد (کاستلز، پیشین: ۸۹ و ۹۰). فمینیست‌های انتقادی نیز در نقد شهروندی مدرن و ساز و کارهای مدرنیته، تفاسیر فمینیستی از شهروندی ابراز می‌دارند و شهروندی لیبرال، را ایده ای تجریدی قلمداد می‌کنند. فمینیست ها تأکید می کنند که حقوق و مسئولیت هایی که به عنوان شهروند دارند، باید تفاوت‌های فیزیولوژی و جنسیتی را نیز مدنظر قرار دهد. (فالکس، ۱۳۸۱: ۸۹).

برداشت دیگری از شهروندی جهانی، متعلق به جنبش زیست محیطی است که خواستار باز اندیشی اساسی در باره شهروندی در پرتو تداوم نابودی محیط زیست است. نظریه پردازان شهروندی زیست محیطی، معتقدند که ظهور جامعه مدنی جهانی امید بیشتر برای آینده این شهروندی ترسیم می کند. محیط زیست گرایان، شهروندان حساس به محیط زیست را شهروندان جهانی می‌دانند. فرآیندهای زیست محیطی به مرزهای مصنوعی دولت - ملت ها توجهی نمی کنند. نش در بیان آراء محیط زیست گرایان بیان می‌دارد که اولین موضوع قابل بحث در شهروندی محیط زیست گرایان، حقوق شهروندی است؛ چرا که محیط زیست گرایان معتقدند که در وهله اول باید نسل های آینده را برخوردار از حقوق شهروندی به حساب آورد. دومین موضوع این است که شهروندی زیست محیطی جهانی، اغلب به عنوان مسئولیت در قبال طبیعت قلمداد می شود که گاهی اوقات به آن " نظارت زیست محیطی " نیز می گویند. سوم اینکه مسئولیت شهروندان در قبال زیست محیط به مشارکت وسیع تر آنان در زندگی سیاسی مرتبط است (نش، پیشین: ۲۴۷ - ۲۳۸).

کیث فالکس معتقد است که بازاندیشی در خصوص شهروندی در پاسخ به نگرانی های زیست محیطی گواهی خوب است بر این ادعا که مواجه با خطرات جهانی، نیازمند قطع پیوند شهروندی با مفاهیم محدود کننده نظیر دولت - ملت یا تقسیم حوزه عمومی و خصوصی است. رشد سریع اندیشه های سیاسی زیست محیطی در سالهای اخیر به حساس شدن ما به حفظ منابع طبیعی و تغییر جهت به سمت توسعه پایدار کمک کرده است، توسعه ای که پدیده هایی نظیر گرم شدن زمین و باران اسیدی را یاری نمی رساند. بر این اساس باید گفت، بعد زیست محیطی شهروندی، در بردارنده گسترش اخلاق مراقبت است (فالکس، پیشین: ۱۹۳ و ۱۹۵).

نتیجه

شهروندی مقوله ای است بیانگر رابطه فرد سیاسی و اجتماع که عناصر شاکله آن حقوق، تکالیف، مشارکت و هویت هستند. مقوله شهروندی بسته به قرار گرفتن در بسترهای اجتماعی مختلف، تحولات تاریخی گوناگون پیشامدرن، مدرن و پسامدرن را پشت سر گذاشته است؛

بطوریکه در هر یک از این دوره ها، روابط عناصر شاکله آن متغیر و متفاوت بوده است. آخرین مرحله تکامل شهروندی، نیل به شهروند جهانی در دوره پسامدرن و در بستر اجتماعی جهانی شدن است. شهروند جهانی مفهومی است حاصل بازاندیشی در عناصر شاکله شهروندی مدرن که هویت، حقوق، وظایف و گستره عمل و بسترهای اجتماعی جهانی دارد. از نظرگاه نظریه پردازان شهروند جهانی، عناصر شاکله این آموزه عبارتند از: حقوق بشر، لیبرالیسم، بازار آزاد اقتصادی، محیط زیست‌گرایی و شبکه‌های اجتماعی مجازی. تعریف مفهومی و تبیین حقوق، تکالیف شهروند جهانی، و تشریح سازوکارهای عملیاتی شدن و کارکردهای شهروند جهانی از این جهت که پدیده ای است در حال شدن و هنوز به معنای واقعی بودن نیافته است، دشوار می نماید و در آینده ای نزدیک تحقق کامل شهروندی جهانی با توجه به وجود عناصر دوره مدرن (دولت - ملت، ناسیونالیسم، پوزیتیویسم و...) و طیف متفاوت دولت‌ها (پیشامدرن، مدرن و پسامدرن) در جهان معاصر و آینده ای قریب، نا محتمل می‌نماید، هر چند ایده و آموزه‌ای تحت عنوان شهروند جهانی در اذهان متفکران و اندیشمندان در بستر جهانی شدن و پسامدرنیسم شکل گرفته است.

با این حال ضعف بسیاری از نظریه‌های شهروندی پسامدرن این است که نمی‌تواند مشکلی را که وجود دولت برای یک شهروند همه شمول جهانی خلق می کند، بشناسند. تا زمانی که در جهانی زندگی می کنیم که به وسیله‌ی دولت‌های سرزمینی، با محوریت قومیت و جنسیت خاص، تقسیم گردیده است، منطق مساوات طلبانه و مرزگریزانه‌ی شهروند جهانی تحقق نیافته باقی خواهد ماند، مگر این که شهروند جهانی مترقی، پیوندهای مدرنیستی اش را با دولت قطع کند.

در بحث از میزان عملیاتی شدن شهروند جهانی و هستیت و عینیت یافتن این آموزه، نظریه‌پردازان پسامدرن و جهانی‌گرا، مصادیقی نظیر: الغای خدمت سربازی اجباری در کشورهای پیشرفته، شکل گرفتن یک جامعه مدنی جهانی متشکل از شرکت‌های چند ملیتی و انواع NGOها و سازمان‌های دولتی و از همه مهمتر وجود اتحادیه اروپا و موجودیت یافتن شهروند اروپایی را برشمرده‌اند، هر چند این نمونه‌ها مخصوصاً اتحادیه اروپا، الگوی ناقصی از شهروند جهانی و یا به عبارتی شهروند منطقه ای هستند، اما با توجه به روند سریع تحولات پروسه جهانی شدن و فراگیر شدن ارتباطات انسانی در فضای مجازی، شکل‌گیری گروه‌های داوطلبانه جهان‌میهنی به‌ویژه در سطح مجازی، تا اواخر قرن بیست و یکم محتمل‌تر می‌نماید.

در پایان می‌توان ایراد سخن نمود که در جهان معاصر متأثر از فرآیند ناموزون جهانی شدن، وجود طیف دولت‌های پیشامدرن، مدرن و پسامدرن و تحولات ظهور شهروند جهانی، عملاً با نوعی "واهم‌گرایی" مواجه هستیم؛ در حالیکه در جوامع اروپایی دولت‌ها در یکدیگر ادغام

می شوند، در جوامع کم تر توسعه یافته، شاهد ظهور گروه‌ها و جریان‌های هویت‌خواه ارزشی و دینی، احیای خرده‌فرهنگ‌ها، منطقه‌گرایی و شکل‌گیری خرده دولت‌ها هستیم. پس می‌توان گفت هنوز عصر دولت‌های ملی و ستفالیایی به سر نیامده، و تحقق ایده شهروندی جهانی که همزیست با دولت پسامدرن است، در شرایط موجود جهان واهمگرا شدنی نیست.

در مقابل آموزه شهروند جهانی، ارزش‌های دینی جهان‌شمول اسلامی و سایر ادیان مطرح است که ذاتاً وسعتی جهانی دارند و **برنامه‌ای** جهانی را دنبال می‌کنند، کما اینکه بر اعتقادات دینی و اصول مذهبی مبتنی هستند. این ارزش‌های جهانی هویت‌خواه، ساختار شکنی و بنیان افکنی پسامدرنیستی آموزه شهروند جهانی را به چالش طلبیده و ارزش‌های دینی را **جهان‌شمول** و جاودان می‌دانند. یکی از این ادیان، دین **مبین** اسلام است که با توجه به خاتم بودن پیامبر (ص) آن، شمولیت جهانی آن، مطرح شدن ایده‌ی امت واحده اسلامی بدون لحاظ کردن مرزهای جغرافیایی در گستره آن و اعتقاد مذهب تشیع به تشکیل حکومت واحد جهانی اسلامی در آخرالزمان، به صورت بالقوه و بالفعل با آموزه‌ی ملت‌گریز، ارزش‌زدا، ساختار شکن و مطلق ستیز شهروند جهانی در تقابل است و در مواجهه با فرآیند در حال شدن جهانی شدن به مثابه یکی از بسترها و زمینه‌های شهروند جهانی، احیا و ترویج **الگوی** هویت اسلامی و بومی را ارئه کرده است که **خواستار گسترش عدالت و کرامت انسان در سطح جهان است**. لذا، مسلمانان ضمن استفاده از ابزار و امکانات و تکنولوژی حاصله از جهانی شدن و انقلاب ارتباطات، موجی از بیداری و آگاهی بخشی اسلامی را در جهان امروز تجربه می‌کنند که هدف محوری این بیداری، هویت‌جویی و احیای ارزش‌های اسلامی، تعیین سرنوشت و مشارکت در سامان سیاسی کشورهای اسلامی است که این واگرایی اسلامی از ساختار قدرت جهانی در کنار عوامل فوق‌الذکر (همگرایی فرهنگی و اقتصادی در اروپا و ایجاد و توسعه شبکه‌های اجتماعی مجازی از یک طرف، و واگرایی حاصل از جریان‌ات هویت‌خواه، گرایش‌ات ناسیونالیستی، احیای خرده‌فرهنگ‌ها در سراسر گیتی و خصوصاً خاورمیانه) موجبات موجودیت یک وضعیت واهمگرایی را در جهان امروز فراهم نموده است که در تضاد با آموزه شهروند جهانی بدون مرز و دارای فرهنگ واحد جهانی است.

منابع و ماخذ:

الف. فارسی:

- ۱- آشوری، داریوش. (۱۳۷۳)، دانش‌نامه سیاسی. چاپ سوم، تهران: مروارید.
- ۲- آفنداک، خلیل. (۱۳۸۵)، حقوق شهروندی و قضائی. مجموعه مقالات همایش حقوق شهروندی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو، ارومیه: چاپ سعید.

- ۳- بشیریه، حسین. (۱۳۸۶)، آموزش دانش سیاسی، سیاست نظری و تاسیسی. چاپ هشتم، تهران: نگاه معاصر .
- ۴- بللو، روبر. (۱۳۷۰)، شهروند و دولت. دکتر ابوالفضل قاضی، تهران: دانشگاه تهران .
- ۵- قلیزاده، ولی. (۱۳۸۵)، "جایگاه حقوق شهروندی و حق حریم در مباحث حقوق بشر." مجموعه مقالات همایش حقوق شهروندی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو، ارومیه: چاپ سعید .
- ۶- ذکریا، فرید. (۱۳۸۸)، جهان پس آمریکایی. احمد عزیزی، چاپ اول، تهران: هرمس .
- ۷- رابرتسون، رونالد. (۱۳۸۵)، جهانی شدن. کمال پولادی، چاپ سوم، تهران: ثالث .
- ۸- السان، مصطفی. (۱۳۸۵)، حقوق شهروندی و توسعه پایدار. مجموعه مقالات همایش حقوق شهروندی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو، ارومیه: چاپ سعید .
- ۹- قوام، عبد العلی. (۱۳۸۴)، چالش های توسعه سیاسی. چاپ سوم، تهران: قومس .
- ۱۰- فالکس، کیث. (۱۳۸۱)، شهروندی. محمد تقی دلفروز، چاپ اول، تهران: کویر .
- ۱۱- فلامکی، محمد منصور. (۱۳۸۴)، فارابی و سیر شهروندی در ایران. تهران: فضا .
- ۱۲- کاستلز، استفان و دیویدسون، الیستر. (۱۳۸۲)، شهروندی و مهاجرت. فرامرز تقی لو، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی .
- ۱۳- لوکلر، ژرار. (۱۳۸۲)، جهانی شدن فرهنگی. سعید کامران، چاپ اول، تهران: وزارت خارجه .
- ۱۴- لیبست، سیمور مارتین. (۱۳۸۳)، دایره المعارف دموکراسی. کامران فانی و نورالله مرادی، ج ۲، تهران: وزارت خارجه.
- ۱۵- مردیها، مرتضی. (۱۳۸۶)، در دفاع از سیاست لیبرال دموکراسی مقتدر. تهران: نشر نی .
- ۱۶- نش، کیت. (۱۳۸۴)، جامعه شناسی سیاسی معاصر. محمد تقی دلفروز، چاپ چهارم، تهران: کویر .
- ۱۷- واکر، ریچل. (۱۳۸۳)، پسامدرنیسم. محبوبه نوبهار، در (الکساندر ماتیل، دایره المعارف ناسیونالیسم)، ج اول، تهران: وزارت خارجه .
- ۱۸- هابرماس، یورگن. (۱۳۸۴)، جهانی شدن و آینده دموکراسی، کمال پولادی، چاپ سوم، تهران: مرکز .
- ۱۹- هلد، دیوید و مک گرو، آنتونی. (۱۳۸۲)، جهانی شدن و مخالفان آن، مسعود کرناسیان، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

ب. خارجی:

1. Huntington. S.(1998)"The Clash of Civilisation the Remaking of the world Order." London: Touchston.
2. Held D.(1995)"Democracy and the Global Order."Cambridge: Polity Press.
3. Turner. B.(1993)"Postmodern, Modern Citizens,"in B. Van Steenbergened. The Condition of Citizenship. London: Sage.

ج. سایت اینترنتی:

citizenship.blogfa.com.